

نقد و بررسی

کتاب فرزانه ۱۶

نقد و بررسی کتاب فرزانه، برای معرفی کتابهای برجسته ایرانی و خارجی و درج مقالات فرهنگی - اجتماعی مناسب، به صورت ویژه نامه بخارا منتشر می شود و اداره امور تحریری آن بر عهده هیئت تحریریه برگزیده شده از سوی «مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه روز» است.



خیابان کریم خان زند - خیابان شهید حسینی (مدیری)، شماره ۱۶

تلفن: ۴ - ۸۳۱۰۲۵۳ فاکس ۸۳۱۰۲۵۵

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵-۵۷۶

E-mail: farzan@www.dci.co.ir

نشانی ما در اینترنت:

<http://www.apadana.com/farzan>

نقد و بررسی

کتاب فرزانه ۱۶

تحت نظر هیئت تحریریه

با همکاری: هرمز همایون پور

مدیر اجرایی و فنی: علی دهباشی

این ویژه‌نامه، به صورت متناوب، به پیوست نشریه بخارا منتشر می‌شود.
فهرست مطالب

مقالات: جامعه مدنی چیست؟ / مریم پیرنظر - جمال شناسی قصیده
پارسی / دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.

خاطرات فرهنگی: دیدار محمد مسعود و علی جواهرکلام / فرید
جواهرکلام

در این دنیای بزرگ...: به دنبال گنجینه گم شده کابل - اعلام جنگ آلمان
علیه هجوم زبان «آلمانی - انگلیسی» (د نگلیش) / آزاده همایون پور
کتابهای خارجی: در باب سه فیلسوف و مورخ تأثیرگذار (کانت،
ویتگنشتاین، تیلر) / ه. آزاده

کتابهای داخلی: درباره طبییانه‌های حافظ / بهاء‌الدین خرمشاهی - زیر و
بم‌های آهنگ ترجمه / دکتر سیروس پرهام - جاودان - یادها / دکتر ناصر وثوقی -
ترسل در فارسی امروز / علی دهباشی

تازه‌های فرزانه

جامعه مدنی چیست؟

مدنی است که در ایران نیز چون سایر مناطق جهان مفهوم جامعه مدنی مطرح شده و بحث و تبادل نظر در باب آن آغاز شده است. در عین حال، طرح موضوع عمدتاً به صورتی بوده که احساس می‌شود هنوز علاقه‌مندان عمومی نسبت به معنا و سابقه آن اطلاع روشن و کافی ندارند. بدین لحاظ، مناسب دید فصلی از کتابی را که اخیراً از سوی نشر و پژوهش فرزانه منتشر شده است (جامعه مدنی چیست؟ مفهوم، سابقه، و کارکرد آن در جهان، تألیف مریم پیرنظر)، کتابی که با زبان ساده به شرح این نهاد امروزی و با اهمیت می‌پردازد و چگونگی کارکرد آن را در جهان همراه با سازمانهای مشوق و هادی آن در کشورهای پیشرفته و رو به پیشرفت تشریح می‌کند، در اینجا به نظر خوانندگان عزیز برساند. امید آنکه مورد استفاده علاقه‌مندان قرار بگیرد.

ن ب ک ف

پیشگفتار

جامعه مدنی، به معنای امروزی آن، ریشه‌ای ژرف در فرهنگ و تاریخ مغرب زمین دارد. به عنوان یک مفهوم، از لحاظ شکل دادن به روندهای اجتماعی و سیاسی و فکری غرب، روزگاری دراز بر آن گذشته است، و نیز با پیدایش دولتهای دموکراتیک معاصر پیوندی ناگسستنی دارد. تاریخ پیدایش دموکراسی لیبرال یا جامعه مدنی در کشورهای غربی به درستی روشن نیست.

اما سده هیجدهم را می‌توان دوران مهمی در پیدایش دولتهای دموکراتیک و جامعه مدنی دانست. دیدگاه گیتی‌گرا^۱ و لائیک^۲ در سده هجدهم، که دوران روشنگری^۳ بود، جهانی بودن حقوق بشر^۴ را مطرح کرد. حقوق بشر با انقلاب فرانسه به قلمرو مدنیت راه یافت، و مفهوم «شهروندی^۵» - با حقوق و مسئولیت وابسته به آن - اهمیت بسزا یافت. تاریخ حقوق بشر و جامعه مدنی به مفهوم خاص خود، از یک سو، و پیدایش حکومت‌های دموکراتیک تازه، از سوی دیگر، جدا از یکدیگر نیستند.

آنچه در زیر می‌آید، شرحی مختصر درباره برخی از تواناترین اندیشمندان، مفاهیم، و تحولاتی تاریخی است که در پیدایش ارزش‌ها^۶ و بنیادهایی که متضمن مفهوم جامعه مدنی در غرب است مؤثر بوده و هدف آن راهگشایی به سوی مباحث و پژوهش‌هایی کاملتر است.

۱. دو مسیر اصلی فلسفی

مفهوم جامعه مدنی، به معنای جامعه‌ای که از «شهروندان» تشکیل شده باشد، در مغرب زمین در دو مسیر متمایز فلسفی تحول یافته است. در هر دوی این مفاهیم فلسفی، «شهروندی» به معنای رابطه فرد با جامعه تعریف شده است. این رابطه در جای خود از طریق قوانینی شکل می‌گیرد که رفتار افراد را در جامعه و بنیادهای آن هدایت می‌کند.

هر چند تفاوت‌های مهمی میان این دو مسیر به چشم می‌خورد، نقاط افتراق و وحدت آن در ذهن اندیشمندان، در پیدایش مفهوم جامعه مدنی و بنیادهای آن سهم بزرگی داشته است.

۱.۱ نمونه کلاسیک

کهن‌ترین زمان پیدایش مفهوم «شهروندی» در فلسفه سیاسی یونان باستان و روم بوده است. ارسطو، Telos یعنی هدف نهایی یا کمال را در رابطه فرد با Polis، یعنی «دولت - شهر^۷»، تعریف کرده است. در روم، فرد به مفهوم شرکت او در قلمرو عام تعریف شده است. و قلمرو عام همان جمهوریت یا حکومت شهری (Civitas) است. ایفای تکالیف مدنی (که به زندگی خصوصی فرد نیز کشیده می‌شد)، «فضیلت مدنی» هر انسانی را تعیین می‌کرد.

1 - universalist

2- secular

3 - Enlightenment

4 - Human Rights

5 - Citizenship

6 - Values

7 - City - State

فلسفه کلاسیک «شهروندی»، در مفهوم ویژه اجتماعی و نه فردی آن، ذهن بسیاری از اندیشمندان بزرگ را به خود مشغول کرده است. یکی از مهمترین آنها ژان ژاک روسو است که فضیلت آدمی را در سازگاری با «اراده عام» یا مردم دانسته است. روسو، در شرایط زمان خود، اراده عام را بالاتر و برتر از نظام پادشاهی خودکامه عنوان کرد. مردم، در نظر او، به مفهوم کلی جامعه است نه ترکیبی از افراد مستقل.

روسو (سده هجدهم) یکی از با نفوذترین اندیشمندان این فرضیه سستی است، اما کنار گذاردن اراده و اخلاقیات فرد و سود جامعه، به منزله دو عامل متضاد، در آثار بسیاری از اندیشمندان بزرگ غربی دیده می شود. نیکولو ماکیاولی (سده پانزدهم و شانزدهم) کار دسته جمعی و اجتماعی را کاملاً از اخلاقیات فردی متمایز می کند. امیل دورکم (سده نوزدهم) این دو بخشی یا تمایز را تا آنجا پیش می برد که اخلاق را بر پایه اجتماعی آن مبتنی می داند و کار اشتراکی را حاصل وجدان مشترک تلقی می کند. کارل مارکس، و در حد بیشتری پیروانش، عدالت اجتماعی را برتر دانستن نفع طبقه کارگر بر نفع اجتماعی می دانستند.

هر چند اندیشه «فضیلت مدنی» و پایه اجتماعی اخلاقیات در نگاه نخست جذاب جلوه می کند، آزمایشهای تاریخی نشان می دهد که عواقب آن به مرز افراط کشانده شده است. مونتسکیو (سده هجدهم) میان سنت های مدنی روم و سختگیرهای سیاسی و اجتماعی و نیز دیکتاتوری نظامی، که سرانجام برای حفظ آن سنت ها لازم است، پیوندی می دید. توکویل (سده نوزدهم) پیدایش تظاهرات خشونت آمیز مردم و استبداد پس از انقلاب فرانسه را نتیجه ناگزیر آمیزش نظریه فضیلت اجتماعی با تاریخ سرکوبی سیاسی می داند. در تاریخ معاصر، مارکسیست ها، با افزودن پرولتاریا به حوزه عام یا جامعه، رژیم هایی به وجود آوردند که در ستمگری و سرکوبی مردم دست کمی از سایر نظامهایی که منافع جمع را ماورای منافع فرد می دانستند نداشتند.

۲.۱ سفت لیبرال

در برابر نمونه کلاسیک، که منافع فرد را تابع منافع اجتماع می دانست، پیشینه ای که از اندیشه های لیبرالی سرچشمه گرفته، از اسکاتلند و انگلستان و امریکا برخاسته است. در این فلسفه نیز وظایف فرد در برابر اجتماع شرط «شهروندی» تعیین شده است، اما تمامیت و استقلال اراده و داوری فرد است که او را یکی از اعضای جامعه قرار می دهد نه احکام مفهومی مبهم مانند «جامعه» یا مجموعه مردم. در فلسفه لیبرالیسم آنچه رفتار فرد را در مقام یک انسان مشخص می کند، اراده و داوری شخص اوست نه یک فرضیه خیالی «اراده» اجتماعی.

در مرکز این مکتب فلسفی، مفهوم «مدنیت» قرار گرفته که سرانجام آن، توانایی فرد فرد آحاد جامعه در رعایت حقوق دیگران و محترم شمردن آن و پذیرش تفاوتی است که افراد با هم دارند و نیز قدرت همکاری با دیگران. در این مکتب، فرد هنوز در رابطه با اجتماع تعریف می‌شود اما نیرویی که فرد را و می‌دارد تا به اجتماع خدمت کند، از خود او سرچشمه می‌گیرد نه از چیزی ماورای او؛ یعنی آن را به او تحمیل نمی‌کنند.

در فرهنگ آکسفورد نوشته شده است که اصطلاح «جامعه مدنی» برای نخستین بار در سده شانزدهم به کار رفته است و در تعریف آن می‌گوید: «طبیعت انسان بیشتر با جامعه مدنی سازگار است تا هر گونه زندگی انفرادی.» و این به معنای آن است که «انسان» ذاتاً مدنی و اجتماعی آفریده شده است. بزرگترین اندیشمندان این مکتب فکری جان لاک است (سده هفدهم). گفتار او در باب اینکه انسان ذاتاً خوب است و خوشبختی او با رفاه جامعه آمیخته است، منجر به فلسفه‌ای شد که می‌گوید کوشش منطقی انسان در راه رسیدن به شادکامی فردی، به همکاری و پشتیبانی افراد جامعه با یکدیگر می‌انجامد. فلسفه سیاسی جان لاک و عقاید او درباره «حکومت مدنی»، اثر تاریخی عمیقی از جمله در تدوین قانون اساسی امریکا داشته است. انتقاد مشهور دیوید هیوم (سده نوزدهم) از این قسمت فلسفه جان لاک که می‌گفت انسان ذاتاً خوب آفریده شده است، گو اینکه نشان داد باید به این گونه فرصیات با شک و تردید نگریست، اهمیت فلسفه سیاسی او را کم نکرد.

اخلاق‌یون اسکاتلندی سده هجدهم نیز فلسفه نیکی فردی و کاربرد آن را در جامعه مدنی گسترش داده و آن را به بوته آزمایش فکری گذاردند. در میان آنها، آدام فرگوسن احساس مهربانی و «همدردی دو جانبه» ساده مردم را نسبت به هم از مظاهر جامعه مدنی می‌داند. آدام اسمیت در نوشته‌های مؤخرش از یک وجدان درونی سخن می‌گوید. این وجدان، در نظر او، آمیزشی است از یک ناظر عاقل و بی‌طرف و نیز یک توانایی غریزی برای همدردی با دیگران، و می‌افزاید که رفتار فرد را در اجتماع، تعقل و خوی مهربانی رهایی می‌کند. آنچه در دید فلسفی این دو دانشمند یکسان است، این است که رفاه جامعه بستگی به آن دارد که هر یک از افراد جامعه از روی مبانی اخلاقی خود رفتار کنند. سازمانهایی که در انگلستان و امریکا بخش مهمی از جامعه مدنی را در سده‌های هجده و نوزده تشکیل دادند، از همین مکتب فکری سرچشمه می‌گرفتند.

۲ جامعه مدنی و دولت

چه در سنت کلاسیک و چه در سنت لیبرال، اندیشه مدنی درباره «قلمرو عام» - که فاصله‌ای است میان دولت و مردم - به بحث‌ها و تفسیرهای گوناگونی کشانده شد. مثلاً آدام فرگوسن

می‌گفت که جامعه مدنی و دولت، هر دو، بخشی از یک نظام دموکراتیک هستند که بر هم نظارت می‌کنند و از تجاوزات و انحرافات یکدیگر جلوگیری به عمل می‌آورند. نظریه‌ای که امروز خریدار بیشتری پیدا کرده، جامعه مدنی را تضمینی می‌داند علیه حکومت استبدادی، و قلمرو عام را میدان مبارزه‌ای می‌شناسد بر ضد ستمگری جابرانه دولتها. این گونه تفسیر از جامعه مدنی، برداشتهای مخالفی از جامعه مدنی به بار آورد. بدین معنا که می‌گفتند جامعه مدنی، در این مفهوم، نهادی مخالف دولت است.

پیروان این شیوه فکری در این مورد با هم اشتراک عقیده دارند که هر چند فرد ممکن است تابع دولت باشد، عضو جامعه مدنی است و عاملی در فضای اجتماع.

ضدیت دولت و جامعه مدنی در آثار بسیاری از اندیشمندان بزرگ در سراسر تاریخ دیده می‌شود. روسو شاید نمونه شایان این فلسفه است. در نظریه او، «اراده عمومی» بر ضد اقتدار مطلق پادشاه، و نماینده رفاه عمومی است. در سالهای بعد، در سده بیستم، هانا آرنست «قلمرو عمومی» را جایگزین و نعم‌البدل استبداد دانست. یورگن هابرماس معتقد است که این قلمرو به کمک انقلابی که در ارتباطات عمومی در زمینه‌هایی چون باسوادی، صنعت چاپ، رادیو، و تلویزیون روی داده مظهر جامعه مدنی است. او کاهش قلمرو عمومی را در زمانه کنونی به علت شرایط اقتصادی و سیاسی و سرمایه‌داری امروزی می‌داند که جامعه مدنی را تحت الشعاع قرار داده است.

هگل چشم‌انداز پیچیده‌ای از رابطه جامعه مدنی با دولت می‌گشاید. به تعریف او، جامعه مدنی عبارت است از اختلاط و ترکیب گروه‌های متمایز - یکی آنهایی که بیشتر برای حفظ منافع اقتصادی ویژه‌ای تشکیل یافته‌اند، و دیگر آنهایی که قوانین و نظامات مدنی را اداره و اجرا می‌کنند - بی‌آنکه لزوماً با هم یگانگی و سازگاری داشته باشند. دولت آرمانی او، دولت متمرکزی است که فرد فرد آحاد جامعه مدنی آن را تشکیل داده باشند و با قدرت کاملی که مردم به آن داده‌اند حکومت کند. به عقیده او، چنین دولتی قادر خواهد بود که پیوستگی اجتماعی همه جانبه‌ای ایجاد کند و دفتر تاریخ را به روی تحقق چیزی که او «روح جهانی» می‌نامد بگشاید.

برخی دیگر از اندیشمندان مؤثر تاریخ، به همان اندازه که دولت را محکوم می‌کردند، جامعه مدنی را نیز به باد انتقاد می‌گرفتند. مهمترین آنها کارل مارکس است که جامعه مدنی و سازمانهای آن را ابزاری در دست سرمایه‌داری می‌دانست. پیوندهای باستانی طبقه بازرگان با جامعه مدنی،

که تاریخ آن به رابطه این طبقه با دولت - شهرهای یونان و روم می‌رسد و به فرمانفرمایان فتودال شهرهای اروپای قرون وسطی ادامه می‌یابد، انکارناپذیر است. مارکس می‌گفت که لیبرالیسم بورژوازی وسیله‌ای است برای تضعیف نظام فتودالیت و تمرکز قدرت در دست طبقه تازه به دوران رسیده سرمایه‌دار؛ بنابراین، بنیادهای اجتماعی که مَهر بورژوازی لیبرال دارند بناچار نمایندهٔ منافع طبقه سرمایه‌دار و حافظ آنند.

۳. به دست آوردن قدرت مدنی

در اروپا، نفوذ عناصر مدنی در ساختار حاکمیت دولتها قرن‌ها به طول انجامید و محصول تلاشهای فراوانی از خرد و کلان بود. یکی از کهن‌ترین نمونه‌های مشارکت مردم، انجمن‌هایی بود که از نمایندگان کلیسا و اعیان و مردم از سوی دولتهای اروپایی برای تدارک و بسیج منابع لازم جهت جنگ تشکیل می‌شد. پیدایش فکر «گرفتن مالیات بدون رأی مردم جایز نیست» به همین انجمن‌ها بر می‌گردد. در دورهٔ ژنرال ایتالیا، ماکیاولی ارتشی را که از سربازان اجیر تشکیل می‌شد باطل می‌دانست و به جای آن برای شهر فلورانس ارتشی از «عناصر ملی» تشکیل داد که قدرت بیشتری در دست شهروندان فلورانس قرار می‌داد. در انگلستان، پس از گذشت سده‌های پی در پی، از لا به لای عُرف انتخابات پارلمانی، و ایجاد تشکیلات و کارمندان حرفه‌ای دولت (Civil Service) که به روی همهٔ مردم باز بود، «حکومت مدنی» به وجود آمد. طبقهٔ جدید کارمندان دولت، که براساس شایستگی و از طریق آزمایش برگزیده می‌شدند نه با سفارش و خواست سیاستمداران، سهم بسیار بزرگی در ادارهٔ امور کشور و مستعمرات آن داشتند.

۳۳۲

توکویل (سدهٔ نوزدهم) گزارش بسیار خوب و موافقی دربارهٔ جامعهٔ مدنی مستقل و نیرومند امریکا نوشت. از نظر او، حکومت شامل زیر بناهایی چون دولت، دادگاهها، پلیس، و نیروهای مسلح است. جامعهٔ مدنی، که قلمرو زندگی مردم در بیرون از خانه و خانواده است، در امریکا از انجمن‌های پراکندهٔ داوطلبانه به وجود آمد که فعالیتهای گوناگون آنها شامل کارهایی بود از ساختن مدرسه و کلیسا و ادارهٔ امور خیریه تا نظارت بر کار دولت. افزون بر اینها، توکویل می‌گفت که این انجمن‌ها در جای خود آموزشگاههایی هستند که به وسیلهٔ آنها به مردم حکومت دموکراتیک آموزش داده می‌شود و مردم کاربرد اصول دموکراتیک را عملاً در کوششهای اجتماعی و در ارتباط با یکدیگر می‌آموزند.

برآمدن دوباره «جامعهٔ مدنی» در اروپای شرقی

در دهه‌های اخیر، مفهوم جامعهٔ مدنی با قدرتی تازه در کشورهای اروپای شرقی دوباره سر

برآورده است. در دهه ۱۹۷۰، مخالفان کمونیسم در اروپای شرقی، فکر جامعه مدنی را به مثابه شکلی دیگر از دموکراسی انتشار می دادند. جنبش همبستگی (Solidarity) در لهستان، این اصطلاح را زیانزد توده مردم کرد، و در مبارزه علیه دولت کمونیستی به کار برد، و نمونه زورمندی شد برای ایجاد یکپارچگی میان مردم لهستان در فعالیتهای مدنی.

جامعه مدنی، در اندیشه و کاربرد، در اروپای شرقی چهار ویژگی پیدا کرد که عبارتند از: جامعه بر پایه حکومت قانون، اقتصاد آزاد، آزادی در تشکیل انجمن های داوطلبانه، و ایجاد محیط باز برای بحث آزاد. در لهستان این آزادیهای دموکراتیک را جنبش همبستگی خواستار شد و به دست آورد، و در مجارستان پیدایش بخش خصوصی آن را میان مردم در جهت استقلال اقتصادی گسترش داد.

به وجود آمدن بنیادهای جامعه مدنی در اروپای شرقی، اهمیت عوامل تاریخی و فرهنگی و نیز سیاسی و اقتصادی را آشکار می کند. علی رغم سدهای فراوان، سازمانهای مدنی کارآمدی در لهستان و مجارستان و اسلواکی و جمهوری چک ریشه گرفت، در حالی که در کشورهای دیگر، مهمتر از همه در روسیه و یوگوسلاوی سابق، خلثی که پس از سقوط دولت کمونیستی پیدا شد به فساد و خونریزی انجامید.

۵ درسهای تاریخ

از شکلهای گوناگونی که جامعه مدنی در تاریخ غرب به خود گرفته و تلاشهایی که برای پی ریزی آن شده است درسهای بسیاری می توان گرفت. از آن جمله، از تجربیاتی که در اروپای شرقی به دست آمد می توان آموخت که اگر چه ایجاد جامعه مدنی گذرگاهی است به سوی دموکراسی، عامل اصلی در فروکوبی استبداد نیست. از این گذشته، هر چند که ایجاد جامعه مدنی احتمالاً کارآمدترین راه رسیدن به حکومت دموکراتیک است، سقوط دولت استبدادی خود به خود پیدایش دموکراسی را در جو جامعه تضمین نمی کند، یا جامعه ای که به معنای واقعی «مدنی» باشد به وجود نمی آورد.

نمونه لهستان آشکار کرد که اگر چه جامعه مدنی از توده های مردم سرچشمه می گیرد، سالها زمان می خواهد تا برنامه های ایجاد آن ریخته شود و تلاش مردم در راه رسیدن به آن به سرانجامی برسد. به سخن دیگر، جامعه مدنی خود به خود و یک شبه از ویرانه های دیکتاتوری بر نمی خیزد.

مقایسه میان اروپای شرقی و چین نیز با ارزش است. هر چند پیدایش جامعه مدنی و باز شدن بازار آزاد در اروپای شرقی با یکدیگر مقارن بود، آزمایش چین آشکار کرد که بهبود شرایط

اقتصادی و بالا رفتن سطح زندگی مردم به تنهایی نمی‌تواند مولد بنیادهای جامعه مدنی باشد. برای اینکه جامعه مدنی به وجود بیاید، بهبود شرایط سیاسی باید با بهبود وضع اقتصادی همزمان باشد.

درس مهم دیگر آن است که هیچ کشور دموکراتیکی نمی‌تواند اصول جامعه مدنی خود را در روابط خویش با سایر جوامع و کشورها به کار نیندند. بریتانیا و امریکا، به رغم سنتهای دیرین لیبرال و حکومتهای دموکراتیک خود، نمی‌توانند ادعا کنند که در تاریخ برده‌داری و استعماری خود موازین دموکراتیکی را که خود از آن بهره‌مند شده‌اند در رابطه با مردم کشورها و جوامع دیگر به کار بسته‌اند.

و سرانجام، وجود یک جامعه مدنی کوشا در یک دوران تاریخی ویژه دلیل آن نیست که همیشه پایدار بماند. در امریکا، با وجود سنت پا بر جای انجمن‌های مدنی و مشارکت مردم در اداره امور خود، می‌بینیم که سنت مردمی جامعه مدنی رو به زوال گذاشته است. جو اجتماعی آنجا را جامعه مصرف‌کننده (Consumer Society) فرسوده است. به سخن دیگر، مردم پس از تولید و مصرف کالا، وقت و خواست آن را که به کارهای اجتماعی بپردازند ندارند. در آنجا فضای جامعه مدنی را روندی سیاسی نیز که جدا از مردم به پیش می‌رود و روز به روز از آنها و خواست‌های آنها دور می‌شود می‌فرساید. از آن گذشته، رسانه‌های همگانی با قدرت عظیمی که در ارتباطات در اختیار دارند، امکانات خود را در پشتیبانی از نیروهای اقتصادی و سیاسی به کار می‌برند و مردم و سازمانهای مردمی کمتر از آنها برخوردارند.

۶. جامعه مدنی و تفاوت‌های فرهنگی

هر چند آشنایی با زمینه تاریخی و فرهنگی جامعه مدنی غربی به جای خود سودمند است، کاربرد مفهوم جامعه مدنی در محیط فرهنگی و تاریخی سرزمینهای دیگر سخن دیگری است. پرسشهایی زیربنایی که از این بابت باید مورد توجه قرار گیرد اینهاست: آیا «ایده» جامعه مدنی و سازمانهای آن کاربرد جهانی دارد؟ و آیا کوششهایی که برای ساختن جامعه مدنی می‌شود در همه جا ثمریخس است؟

برداشت غالب کنونی، اکثر مفاهیم غربی، و بخصوص آنهایی را که ادعای عمومیت و جهانی بودن دارند، از لحاظ فرهنگی مورد انتقاد قرار می‌دهد. این منتقدان می‌گویند که فرهنگ یک عامل نسبی است و درست نیست گفته شود که اگر یک شاخص اخلاقی در جامعه‌ای ریشه دواند لزوماً در جامعه‌ای دیگر قابل اجراست. در عین حال، همین منتقدان مفهوم دموکراسی را عموماً می‌پذیرند و آن را زمینه‌ای معتبر برای تبادل نظر و ایجاد حکومت مبتنی بر مشارکت

شک نیست که دموکراسی، به نحوی که در بخشهای گوناگون گیتی مورد نظر است، ناگزیر وابسته به آن است که اصول حقوق بشر رعایت شود، و دولت، شرکت مردم را در امور اجتماعی باز و آزاد بگذارد. جامعه مدنی، به مفهوم رشته‌ای از موازین و روابط و سازمانهای اجتماعی، زیر بنای مشترکی با دموکراسی دارد. بنابراین اگر مفهوم و عمل دموکراسی را «جهانی» بدانیم اما، از سوی دیگر، حقوق بشر و جامعه مدنی را هم‌شان آن نشناسیم دچار تضادی آشکاری می‌شویم. انکار نمی‌توان کرد که کاربرد کورکورانه روشهای غربی برای ایجاد جامعه مدنی در کشورهای غیر غربی، از لحاظ دستیابی به دموکراسی سود چندانی به بار نمی‌آورد. تفاوت‌های فرهنگی، که دستمایه عملی نیل به جامعه مدنی است، مسلماً عامل مهمی است. یکی از این تفاوتها، سنت‌ها و نیز دریافت مردم از «قلمرو عمومی» است، یعنی قضایی که در آن انجمن‌ها به دست اعضای جامعه تشکیل می‌شوند. در غرب، طبیعت داوطلبانه بودن تشکیل و پیوستن به یک یا چند انجمن محلی، ویژگی تعیین‌کننده سازمانهای جامعه مدنی است.

در فرهنگ بسیاری از کشورهای غیر غربی، سابقه‌ای طولانی از لحاظ انجمن‌هایی که به دست مردم ساخته می‌شود دیده نمی‌شود. در این کشورها، انجمن‌های مدنی، محدود به وابستگی‌های خانوادگی، صنفی، مذهبی، قومی، یا دسته‌بندیهای سزی و پنهانی بوده است (و همه اینها بی‌استثنا به روی زن‌ها بسته بوده است). سرکوبگریهای سیاسی نیز، با نادیده گرفتن آزادی و از بین بردن اعتماد ضروری برای ایجاد انجمن‌های داوطلبانه مردم، راه شکر فایی «قلمرو عمومی» را سد کرده است. بنابراین، کشورهای غیر غربی باید زمینه سیاسی و فرهنگی لازم را برای «انجمن‌های داوطلبانه» ایجاد کنند و بعد دست به تشکیل آنها بزنند. سرانجام، در آن روز است که مفهوم «قلمرو عمومی» روشن خواهد شد و با مفهوم متداول و شناخته شده غرب پیوستگی خواهد یافت.

کوتاه سخن آنکه، جدا کردن مفهوم جامعه مدنی از منشاء آن که فرهنگ و تاریخ غرب باشد نه ممکن است و نه لزوماً خواستنی. فرهنگ‌های غیر غربی نه تنها نباید امکان همبستگی فرهنگ‌های غرب و شرق را در حوزه جامعه مدنی ندیده بگیرند بلکه باید با در نظر گرفتن نکات مشترک وارد این بحث شوند و حضور فرهنگی خود را تثبیت کنند. به جای فرو رفتن در ژرفنای نفوذناپذیری فرهنگی (هر اندازه شایستگی و درستی تاریخی بتوان برای آن شناخت)، مفسران کشورهای غیر غربی باید مفهوم جامعه مدنی را در تاریخ فلسفی آن گامی به جلو برده و اهمیت جهانی آن را بشناسند و به آن ارجح نهند. و دست کم نشان دهند که آگاهی اندیشمندان غیر غربی از فلسفه و تاریخ غرب بیشتر از آگاهی متفکران غربی از فلسفه و تاریخ کشورهای غیر غربی است.